[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]

[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

منزوی در «زمین» حافظ

زمینه‌های تأثیرپذیری حسین منزوی از حافظ

رویین‌تن فرهمند*

چکیده

منزوی، در غزل‌پردازی و سخن‌پیرایی، به‌منظور آفرینش صور خیال و گسترش دایرهٔ معنا و مضامین سروده‌هایش، از میراث ادب غنایی، حماسی و تصاویر شاعرانه، داستان‌واره‌ها، تلمیحات و اشارات دینی بهره برده است. *دیوان حافظ* یکی از سرچشمه‌های آشکار شعر منزوی در صورت، معنا و انسجام موسیقایی است. منزوی از وام‌گرفتن ترکیبات، وزن غزل‌های حافظ و تضمین مصراع‌ها و ابیات حافظ دریغ نکرده است. مفهوم عشق و دشواری‌های طریق عشق، عهد امانت، شادخواری و مسائل اجتماعی از مفاهیم غزل‌های منزوی است که تأثیر حافظ در آفرینش آنها آشکار است. شیوهٔ تصویرآفرینی منزوی در زمینهٔ عشق و اطوار آن همانندی‌هایی با شعر حافظ دارد. در این جستار، تأثیرپذیری منزوی را از حافظ، به‌شیوهٔ توصیفی و تحلیلی، در فرم و وزن شعر، و معانی (عشق، سیمای معشوق) و صور خیال بررسی کرده‌ایم. یافته‌ها نشان داد که منزوی در حدود دویست‌بار از مفردات، اوزان و مفاهیم اشعار حافظ بهره برده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات مقابله‌ای، حافظ، منزوی، تأثیر و تأثر، عشق، صور خیال.

* استادیار دانشگاه ولی‌عصر(عج) رفسنجان rooyintanf@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۹ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۴

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

۱. مقدمه و بیان مسئله

جریان حافظ‌پژوهی و بحث دربارهٔ دریافت‌های گوناگون در زمینهٔ صورت و محتوای اشعار حافظ و اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌هایش همچنان گرم و گیراست. غزل‌های حافظ در زمینهٔ پژوهش‌های تطبیقی و مقابله‌ای، قابلیت و ظرفیت‌هایی دارد و اهل قلم را به خود سرگرم کرده است. یکی از این شاخه‌های نوظهور پژوهشی مقولهٔ ادبیات مقابله‌ای است که در متون شاخص یک زبان و برمبنای نشانه‌های تأثیر و تأثر سامان می‌پذیرد. فرشیدورد، با اشاره به مشابهت‌های متون یک زبان، می‌گوید: «باید برای این امر عنوانی خاص قائل گردید و آن را ادبیات مقابله‌ای نام داد» (فرشیدورد، ۲/۱۳۷۸: ۸۰۹). پژوهش‌های مقابله‌ای به شناخت شیوهٔ سخن‌پردازی و سبک شاعر و نویسنده‌ای کمک می‌کند که نشانه‌های پیدا و پنهان از متون پیشین را در تصاویر و کلام هنری خویش دارد. ریاحی با توجه به اثرگذاری حافظ در شاعران پس از او می‌گوید: «همین قدر باید گفت که در شش قرن اخیر هیچ غزل و هیچ نغمهٔ عاشقانه و عارفانهٔ فارسی از چاشنی جان‌بخش خواجه خالی نبوده است» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۱۸۸).

با توجه به حضور پیدا و پنهان غزل حافظ در روند تکوین و شکوفایی غزل معاصر از منظر قالب و معنا، جریان غزل معاصر فارسی همواره یکی از شکوفاترین مباحث نقد ادبی و عرصهٔ نگرش‌های گونه‌گون و گاه متضاد دربارهٔ جایگاه شاعران معاصر غزل‌سراست.

احمدی پوراناری، با اشاره به شعر سنت‌گرای معاصر که در فرم به شیوهٔ پیشینیان می‌رود، به دو جریان پای‌بند به مراعات ضوابط شعر قدیم، در عین نوآوری در تخیل و موسیقی، و جریان وفادار به قالب و محتوای شعر گذشته توجه کرده است (احمدی پوراناری، ۱۳۹۷: ۲). کاظمی، با اشاره به ظرفیت، تصویرسازی و اسطوره در شعر حافظ، بسیاری از نوآوری‌ها و تصویرسازی‌های غزل امروز را متأثر از زبان و ادب گذشته می‌داند (کاظمی، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰). شهریار، ابتهاج، بهبهانی، بهمنی، نیستانی، شیبانی و منزوی در زمرهٔ غزل‌پردازان موفق معاصرند که خواسته و ناخواسته از فرم و معنای غزل موفق گذشتهٔ فارسی اثر پذیرفته‌اند، اما رویکرد منزوی به شعر گذشتهٔ فارسی و به‌ویژه حافظ از گونه‌ای دیگر است.

فیروزیان، با توجه به اثرپذیری منزوی از حافظ، می‌گوید: «این نکته که پیوند پدیدآمده میان متون آگاهانه است یا نه، چندان درخور درنگ نیست، ولی در نمونه‌هایی که پیش از این یاد شد، شیوهٔ بهره‌گیری و گستردگی پیوند چنان بود که می‌توانستیم گفت پیوندها آگاهانه پدید آمده‌اند» (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۱۳۱). نویسنده دربارهٔ اثرپذیری منزوی از میراث

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

ادبی گذشتهٔ فارسی نمونه‌هایی آورده و از حافظ نیز نمونهٔ اشعاری در قیاس با سروده‌های منزوی نقل کرده است (همان، ۱۱۱-۱۵۰). منزوی در اشعارش با بهره‌گیری از گنجینهٔ بن‌مایه‌ها و معانی شاعران گذشته، ازجمله فردوسی، سعدی، حافظ، شاملو، نیما و...، آگاهی ادبی خود را از میراث ادب فارسی نشان داده و آشکارا از آگاهی خویش دربارهٔ شعر و ادب فارسی سخن می‌گوید و در غزل‌هایش این آگاهی را بازتاب می‌دهد (منزوی، ۱۳۸۸: ۱۹۷). توجه شاعر به اشارات و تلمیحات و توانایی هنرمندانه در تصویرآفرینی، قابلیت دیوانش را در حوزهٔ پژوهش‌های مقابله‌ای و تطبیقی نشان می‌دهد. زرقانی، با اشاره به پشتوانهٔ غنی شعر منزوی در همگنی با ادب کلاسیک، پردازش‌های هنری‌اش را به نوآوری نیز منسوب می‌کند (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۵۴). کاخی غزل‌پردازی‌های سخته و توصیف‌های زنده و زلال منزوی را به ذخیرهٔ ذهنی و دایرهٔ وسیع واژگان شاعر مربوط می‌داند (ر.ک: فیروزیان، ۱۳۹۰: ۹۱). با توجه به آنچه گفته آمد و با نگاهی به اصطلاح نقد ادبیِ «زمین»، که به استقبال شاعری از شعر شاعر دیگر اشاره دارد (شفیعی‌کدکنی، ۱/۱۳۹۷: ۹۹)، منزوی از زمینه‌های گوناگون شعر حافظ بهره برده است و سخن خود را شیدا و حافظوار می‌نامد.

شعری است چشمت شعر شورانگیز نیمایی چون شعر حافظوار من در اوج شیدایی

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۷۶)

۲. ضرورت پژوهش و شیوهٔ آن

منزوی از جمله شاعرانی است که فضای شعر حافظ، نحوهٔ پردازش هنری، صور خیال، دستور زبان و شیوهٔ معناپردازی او را درنظر داشته و به‌مدد حافظه‌اش، از *دیوان حافظ* بهره‌ها برده است. بی‌تردید، برجسته‌ترین بن‌مایهٔ محبوب در اشعار منزوی جلوه‌ها و تصاویر عشق است. منزوی، با آگاهی از روند تطور شعر غنایی گذشتهٔ فارسی و به‌ویژه شعر حافظ، فرم، وزن، ترکیب‌ها و معانی این گونهٔ ادبی را پیش چشم داشته و از حل، درج، اقتباس و تضمین اشعار حافظ دریغ نکرده و به‌ویژه در اطوار عشق، اشعار بسیاری به‌شیوهٔ حافظ پرداخته است. با توجه به حضور پنهان و آشکار اما پیوستهٔ شعر حافظ در حافظهٔ شاعران معاصر، بررسی و تحلیل این حضور و تأثیر، کمک شایسته‌ای به درک جایگاه واقعی و ارزش هنری شعر حافظ و شعر شاعرانی می‌کند که از شعر حافظ اثر پذیرفته‌اند.

اهمیت این پژوهش در آن است که با توجه به نقش و جایگاه منزوی در غزل معاصر و نوآوری‌هایش در عرصهٔ غزل‌سرایی، روشن می‌کند که این شاعر نامور معاصر چقدر در روند

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

انتظام غزل‌هایش از نظم و شیوهٔ اندیشهٔ حافظ متأثر بوده است. سعی بر آن بوده تا مشابهت مضامین منزوی و حافظ، که بر بنیاد نشانه‌های زبانی و بیانی سامان یافته است، نشان داده شود؛ بنابراین، از پرداختن به تضمین‌های منزوی، که آشکارترین شیوهٔ توجه او به شعر حافظ است، اجتناب شده و از آوردن ترکیبات شعر حافظ که در معناآفرینی اشعار منزوی به‌شیوهٔ حافظ نقشی نداشته‌اند نیز صرف‌نظر شده است. در روند پردازش مقاله، براساس نشانه‌های زبانی غزل‌های منزوی و حافظ، به چگونگی کاربرد مفردات، ترکیبات، فرم، وزن و اطوار گونه‌گون عشق، مضامین پراکندهٔ دیگر، استعاره و سیمای معشوق اشاره شده است.

۳. پیشینهٔ پژوهش

ریاحی، در کتاب *گل‌گشت در شعر و اندیشهٔ حافظ* (۱۳۶۸)، با اشاره به اثرگذاری حافظ در شاعران بعد از خود، بر این باور است که شعر حافظ در هفتصدسال گذشته، آشکارا و پنهان، بر شعر و غزل فارسی اثرگذار و خمیرمایهٔ غزل فارسی بوده است. بهره‌ور (۱۳۹۳) به شاعران بنام و گم‌نامی اشاره کرده که متأثر از فرم غزل‌های حافظ نقیضه پرداخته‌اند. در کتاب *از ترانه و تندر* (۱۳۹۰) به پیوندهای بینامتنی شعر منزوی و نمونه‌هایی از اثرپذیری‌های آشکار و تضمین‌های منزوی و بازتاب معانی شعر حافظ در سروده‌های منزوی پرداخته شده است. بشاره صیفی (۱۳۹۷) در همایشی به برخی شباهت‌های اشعار حافظ و منزوی در حوزه‌های تضمین، واژگان و وزن اشاره کرده است. صالحی‌مازندرانی و ضرونی (۱۳۹۵) به بازتاب *شاهنامهٔ* فردوسی در غزل‌های منزوی پرداخته‌اند. در کتاب *دفتر نسرین و گل* (۱۳۸۹)، که به بررسی و معرفی چکیدهٔ پانصد مقاله دربارهٔ حافظ اختصاص دارد، پژوهشی دربارهٔ اثرگذاری حافظ بر منزوی وجود ندارد. در کتاب *راهنمای موضوعی حافظ‌پژوهی* (۱۳۸۸) نیز، که ریز موضوعات ۲۳۰ کتاب در آن آمده، پژوهشی جامع و مانع دربارهٔ شباهت‌های غزل‌های حافظ و منزوی یافت نمی‌شود. در *دانش‌نامهٔ حافظ و حافظ‌پژوهی* (۱۳۹۷) نشانی از همگون‌سرایی‌های حافظ و منزوی دیده نمی‌شود. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده، تاکنون پژوهش مقابله‌ای جامعی در زمینهٔ تأثیر جوانب گوناگون فرم و معنای شعر حافظ بر منزوی انجام نشده و ضرورت این پژوهش حس می‌شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

٤. استقبال منزوی از ترکیب‌ها و جمله‌های غزلیات حافظ

در اشعار منزوی نشانه‌های کاربرد ترکیبات خاص غزل‌های حافظ آشکارا به چشم می‌آید و می‌توان صدها جمله و ترکیب همگون در اشعار حافظ و منزوی یافت که ذخیرهٔ ذهنی و آگاهی منزوی را از تناسب کاربرد لفظ و معنا، ضرب‌آهنگ و فضای شعر و ادب فارسی و به‌ویژه غزل‌های حافظ نشان می‌دهد، اما چون این پژوهش بر بنیاد بررسی تأثّر منزوی از حافظ سامان یافته است، به نمونه‌های دالّ بر اثرپذیری منزوی از حافظ اشاره می‌شود. حافظ بیتی در بحر مجتث دارد:

شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۸۴)

منزوی، بر همین وزن غزلی دارد که این بیت آن، با توجه به تقابل پیالهٔ تهی، شراب خانگی، سکوت عبوس و بانگ نوشانوش، حسب‌حال غمگنانهٔ منزوی است:

«شراب خانگی»ام رفت و «بانگ نوشانوش» پیاله‌ای تهی‌ام ماند و این سکوت عبوس
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۸)

حافظ، در وصف گل خوش‌نسیم (معشوق) بیتی دارد و منزوی در همان حال‌وهوای بیت حافظ و با کاربست مواد شعر حافظ سخن می‌گوید:

خوش چمنی است عارضت خاصه که «در بهارحسن حافظ خوش کلام شد «مرغ سخن‌سرای» تو
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۷)

ای تو گل و در «بهار حسنت» دل «مرغ سخن‌سرای» عشقت
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲)

حافظ در بیتی با اشتیاقی شاعرانه «دست طلب، امید دراز و خم گیسو» را می‌آورد. منزوی نیز امید درازی به سر زلف معشوق دارد و طلب‌کار سر زلف یار است:

بسته‌ام در خم گیسوی تو «امید دراز» آن مبادا که کند دست طلب کوتاهم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۴۱)

می‌بافم از آن رشتهٔ «امید درازی» روزی اگر افتد سر زلف تو به چنگم
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

حافظ، با اشاره به گذار عمر، به غلغله‌انداختن در عالم افلاک توصیه می‌کند. منزوی با نغمهٔ عشق به غلغله در گنبد فرا می‌خواند:

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۷۲)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

با من بخوان که غلغله در گنبد افکنیم از نغمه‌ای که خوش‌تر از آن یادگار نیست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲۶)

اشاره به باد شرطه، ورطهٔ عشق و تختهٔ خروشان در شعر منزوی و باد شرطه و کشتی‌شکستگان در شعر حافظ و وزن همگون دو شعر، نشان توجه منزوی به شعر حافظ است، اما منزوی از باد شرطه و عشق، تصویری نو می‌سازد و دستگیری عشق و معشوق را برای گذار از تختهٔ خروشان خواهان است:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینم دیدار آشنا را
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۸)

ای باد شرطهٔ من عشق تو ورطهٔ من با خود مرا گذر ده زین تختهٔ خروشان
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

شیوهٔ چشم و کارآموزی، مستوری و مستی، خماری و مستی در شعر حافظ و منزوی (با توجه به تصویر متناقض‌نما) و وزن مشترک، توجه منزوی به شعر حافظ را نشان می‌دهد:

مگرم چشم سیاه تو «بیاموزد» کار ور نه «مستوری و مستی» همه‌کس نتوانند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۲۴)

شیوهٔ چشم تو «آموختم» این «کار» آری عجبی نیست که در عین خماری «مستم»
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۹۷)

«جلوه، ماه و خورشید و آینه‌گردانی» در شعر حافظ و «جلوه، جهان و آینه‌گردان» در شعر منزوی و مضمون مشترک، نشانهٔ توجه منزوی به شعر حافظ است. حافظ آینه‌گردانی را به ماه و خورشید منسوب می‌کند و منزوی همهٔ هستی را آینه‌گردان می‌داند:

«جلوه‌گاه» رخ او دیدهٔ من تنها نیست ماه و خورشید همین «آینه می‌گردانند»
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۲۳)

به هر طرف که کنم رو جز او نمی‌بینم جهانش «آینه‌گردان» «جلوه» از همه‌سوست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۷)

حافظ، با اشاره به «هزار نکته» و «کار و بار دلداری» و منزوی با عنایت به «دلی به وسعت آفاق» و در وزنی مشترک، معشوق آرمانی را توصیف می‌کنند:

جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال هزار نکته در این کار و بار دلداری است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۹)

دلی به وسعت آفاق بایدش همه عشق نه هر که خال و خطش دل برد نگار من است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۱۵)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

حافظ و منزوی، هر دو بر «اغتنام فرصت» و «مجال عیش» تأکید می‌کنند. حافظ اغتنام فرصتِ عیش را گوشزد می‌کند و منزوی مجال کوتاه عیش را در عشق می‌جوید:

چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست «مجال عیش» «فرصت دان» به فیروزی و بهروزی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۱۰)

«مجال عیش» به قدر دمی و بازدمی است به غیر عشق از این «فرصت اغتنام مکن»
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۰۰)

حافظ «آن» را لطیفهٔ نهانی می‌داند و حسن‌شناسی را به «آن» پیوند می‌زند. منزوی با اشاره به حسن معشوق، در بیان نگنجیدنش را به «آن» منسوب می‌دارد. نشان اثرپذیری منزوی از حافظ آشکار است:

از بتان آن طلب ار حسن‌شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۱)

تو رمز حسنی و می‌گنجی‌ام به حس اما نگنجی‌ام به بیان، «آن» که گفته‌اند این است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۸۳)

منزوی در این اشعار نیز به «آن» حافظ اشاره دارد:

نیست جز جلوهٔ ناگفتنی عشق آنچه حافظش مهر کنایت زده و «آن»ش گفت
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

با همان «آنی» که پنداری خود از روز نخستین شعرگفتن را به حافظ داده تلقین خواهد آمد
(همان، ۶۱)

حافظ غزلی با این مطلع دارد:

«شاهد» آن نیست که «مویی و میانی» دارد بندهٔ طلعت آن باش که «آنی» دارد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۷۸)

منزوی با آوردن واژه‌های غزل حافظ همین مضمون را آفریده است:

از «موی» و «میان» پر است شهر اما از «آن» تهی و ز «شاهدان» خالی است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۴۲)

۵. استقبال منزوی از فرم و وزن غزل‌های حافظ

منزوی اشعاری به پیروی از فرم و وزن غزل‌های حافظ دارد. حافظ غزلی اجتماعی و گله‌آمیز سروده و منزوی غزلی همچون غزل حافظ دارد و از عندلیبان، هزاران، سواران و چه شد، بهره برده است. به‌نظر می‌آید این‌گونه سروده‌های منزوی به‌اقتفای غزل‌های حافظ، مربوط به روزگار گذار منزوی و سیاه مشق‌های او باشد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد؟ دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد؟
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۷)

ای دریغ از یک شکوفه نوبهاران را چه شد؟ حسرتا از یک جوانه شاخساران را چه شد؟
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۱۱)

حافظ در غزلی اجتماعی از بسته‌شدن در میکده‌ها نالان است. منزوی غزلی به همین شیوه سامان داده است. در غزل منزوی نیز ناخشنودی از اوضاع اجتماعی دیده می‌شود و شاعر با توجه به شعر حافظ، که امیدوار به گشایش درهای بسته با مفتاح دعاست (بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند)، به گشایش درها با دعا باورمند نیست (باورم نیست که درها به دعا بگشایند).

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبستهٔ ما بگشایند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۰)

شود آیا که پر شعر مرا بگشایند بال زنجیری مرغان صدا بگشایند
(منزوی، ۱۳۸۸: ۹۰)

حافظ غزلی در بحر مجتث و در فضایی سرشار از اشتیاق و آرزو و عطشِ لبریز دیدار سروده است. منزوی غزلی بر همین وزن و قافیه و در همین حال‌وهوا دارد. منزوی نیز مانند حافظ (با توجه به آینه‌نهادن از مه و مهر برابر دوست)، از شوق سرشار است و دوست را بی‌نظیر و در تجلی از در و دیوار می‌بیند: جهانش آینه‌گردان جلوه از همه‌سوست (منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۷).

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۴)

کشیده می‌شوم و می‌روم به جذبهٔ دوست که اصل رود به سودای وصل دریاجوست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۷)

حافظ غزلی در بحر مجتث و در فضایی کم‌وبیش عاشقانه سروده است. منزوی غزلی بر همین وزن و قافیه دارد و همهٔ غزل خطاب به معشوق است. در تنهٔ غزل حافظ و منزوی، نیاز عاشق با پریشانی خاطر، کویر تشنه و تداوم عطش دربرابر شمع انجمن، باران و روح نوبهاران که نمادهای ناز معشوق هستند نشان داده می‌شود:

اگر رفیق شفیقی درست‌پیمان باش حریف خانه و گرمابه و گلستان باش
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۷۸)

هزار درد مرا عاشقانه درمان باش هزار راه مرا ای یگانه پایان باش
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۳۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

حافظ دو غزل بهاری دارد: «جهان بر ابروی عید از هلال وسمه کشید» (۱۳۷۴: ۳۵۳) و «رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید» (همان، ۳۵۴). منزوی غزلی بر همین وزن سروده است: «کدام عید و کدامین بهار با چه امید» (منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹۶). دو بیت از غزل منزوی متأثر از ابیات حافظ است. هر دو شاعر تجربهٔ عشق انسانی را با برگ و ذوق گفت‌وشنید و طعم بوسه ارزشمند می‌دانند و منزوی به‌شیوهٔ حافظ سخن گفته است:

چنان کرشمهٔ ساقی دلم ز دست ببرد — که با کسی دگرم نیست «برگ گفت‌وشنید»
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۵۵)

نه هر مخاطب و هر حرف و هر حدیث خوش است — که جز تو با دگرم نیست «ذوق گفت‌وشنید»
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹۶)

ز میوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد — «هر آنکه از دهنت طعم بوسه‌ای نگزید»
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۵۴)

ز رمز و راز شکفتن اشارتی نگرفت — «کسی که از دهنت طعم بوسه‌ای نچشید»
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹۶)

حافظ غزلی دارد با مطلع: «باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است» (۱۳۷۴: ۲۲۱). منزوی با توجه به شمشاد خانه‌پرور در شعر حافظ، «باغ خانگی» را در شعر می‌آورد و با اقرار به عجز خود، وصف معشوق را برعهدهٔ حافظ می‌گذارد:

آن را که صبح و شام به روی تو منظر است — در خانه بی‌بهانه بهشتش میسر است
من هیچ، حافظ ار بنشیند به وصف تو — باید سیه کند همه هرجا که دفتر است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲۴)

حافظ غزلی با مضمون عشق دارد: «ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی» (۱۳۷۴: ۴۹۷). منزوی، با اشاره به «قصهٔ غم عشق»، غزلی بر همین وزن دارد: «خوش نیست ابتدای سخن با شکایتی» (۱۳۸۸: ۱۵۶). حافظ لب لعل و نوش لبان معشوق را برتر از انفاس عیسی و آب خضر می‌داند اما منزوی چشم و ابروی معشوق را استعاره و کنایه از سحر و افق می‌داند و تصاویری عینی و محسوس‌تر از حافظ می‌آفریند:

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای — آب خضر ز نوش لبانت کنایتی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۹۷)

ای چشمت از طلوع سحر استعاره‌ای — و ابرویت از کمان افق‌ها کنایتی
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

منزوی، سپس، با توجه به فضای عاشقانهٔ غزل، این بیت را سروده که با تضمینی از حافظ همراه است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

«یک قصه بیش نیست غم عشق و» هر کسی زین قصه می‌کند به زبانی روایتی
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

حافظ غزلی در حسب‌حال با این مطلع دارد:

دارم امید عاطفتی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۵)

منزوی به‌شیوهٔ معهود بر همین وزن غزلی در عشق سروده است. امید عاطفت در غزل منزوی نیز حس می‌شود:

ای دوست عشق را مشکن حیف از اوست دوست این شیشه را به سنگ مزن عمر من در اوست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۰۷)

حافظ در وصف معشوق غزلی آرزومندانه می‌سراید و منزوی بر همین وزن و موسیقی کناری، صمیمانه، با دخترش، غزل، سخن می‌گوید. با توجه به بن‌مایهٔ عشق و اطوار آن در هر دو غزل، به‌نظر می‌آید منزوی متأثر از حافظ این غزل را سروده است.

گر دست رسد در سر زلفین تو بازم چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۲۲)

قند عسل من غزل من گل نازم کوته‌شدهٔ رشتهٔ امید درازم
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

حافظ، در غزلی دیگر، از یار سفری می‌گوید:

آن یار کزو خانهٔ ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
دل گفت فرو کش کنم این شهر به بویش بیچاره ندانست که یارش سفری بود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۹)

منزوی، با اشاره به خواجه و خبر بی‌خبری‌اش، غزلی در همین مایه سروده است:

دل را نه گمان بود که از مهر بری بود آن یار که ناگفته و ناگه سفری بود
یارم سفری بود و خبر داشت نهانی جز خواجه که چون من خبرش بی‌خبری بود
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۴۹)

حافظ در غزل زیر، که همه خطاب به معشوق است، تصویر و جایگاه معشوق را با صوَر گل خوش‌نسیم، طرهٔ مشک‌سا و خندهٔ دل‌گشا می‌پردازد. منزوی با توجه به نکهت آشنای معشوق و وزش یادش پردازشی ساده‌تر به غزلش داده است:

تاب بنفشه می‌دهد طرهٔ مشک‌سای تو پردهٔ غنچه می‌درد خندهٔ دل‌گشای تو
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۷۷)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

یاد تو می‌وزد ولی بی‌خبرم ز جای تو کز همه‌سوی می‌رسد نکهت آشنای تو
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

منزوی، علاوه‌بر غزل‌هایی که بر وزن و موسیقی کناری اشعار حافظ سروده، تعدادی غزل هم‌وزن سروده‌های حافظ نیز دارد که در ادامه به مطلع این غزل‌ها اشاره می‌شود. حافظ غزلی دارد که به‌نظر می‌آید منزوی از وزن و معانی این غزل متأثر باشد. منادای استعاری پسته و غنچه و یک شکر بخند و یک دهن بخند بر تأثر منزوی از حافظ دلالت دارد.

ای «پستهٔ» تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک «شکر بخند»
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۱۵)

ای «غنچهٔ» دمیدهٔ من یک «دهن بخند» خورشید من ستارهٔ من باغ من بخند
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۶۹)

حافظ غزلی عاشقانه دارد که در آن به آینه‌داری آفتاب و مجمره‌گردانی مشک در قبال معشوق توجه می‌شود. سرآغاز غزل این‌گونه است:

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو مشک سیاه مجمره‌گردان خال تو
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۶۶)

منزوی دو غزل عاشقانه بر همین وزن سروده که درون‌مایه‌ای شبیه غزل حافظ دارد، اما تجربهٔ وصل در غزل‌های منزوی عریان‌تر و تصاویر استعاری باغ، بهار، گل و آفتاب بیشتر است.

از روز دستبرد به باغ و بهار تو دارم غنیمت از تو گلی یادگار تو
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۶۶)

از شب گذشته‌ام همه بیدار خواب تو ظلمت‌شمار سرزدن آفتاب تو
(همان، ۳۶۰)

حافظ غزلی فراقی در بحر مضارع سروده و با اشاره به «نور چشم مستان»، انتظارش را بیان می‌کند. منزوی غزلی در همین بحر سروده که سرشار از فراق و درد انتظار است. شباهت‌هایی در دو غزل دیده می‌شود:

می‌سوزم از فراقت روی از جفا بگردان هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۵۸)

آه ای زلال شیرین ای صافی خروشان من تشنه‌ام لبت را لختی به من بنوشان
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

حافظ غزلی دارد که با اندیشه‌ای خیام‌وار آغاز می‌شود. منزوی غزلی بر همین وزن و موسیقی سروده که مطلع آن اندوه بشری را نشان می‌دهد و با غزل حافظ شباهت دارد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

خوش‌تر از فکر می و جام چه خواهد بودن تا ببینم که سرانجام چه خواهد بودن
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۶۲)

جز همین دربه‌در دشت و صحاری بودن ما به جایی نرسیدیم ز جاری‌بودن
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۲۰)

۶. تأثیرپذیری منزوی از مضمون عشق و بن‌مایه‌های معشوق‌محورانهٔ حافظ

عشق‌ورزی، از نگاه حافظ و منزوی، عزیزترین هنر در شمار می‌آید و هر دو شاعر به خاصیت اکسیری و اثیری این عنصر توجه خاص داشته و بی‌عشق‌زیستن را خسران بزرگ دانسته‌اند. اسلامی‌ندوشن، در پیوند حافظ و عشق، می‌گوید: «حافظ همهٔ جوهر زندگی را به عشق بازمی‌گرداند؛ یعنی اگر آمدی و ناعاشق از دنیا رفتی، بدان که تمام عمر تو بر باد رفته، چیزی از زندگی درنیافته‌ای. یک میهمان بی‌ثمر و ناخوانده بر روی خاک بودی» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۲: ۴۹۱). زرین‌کوب، با اشاره به پیوند عشق و جوهرهٔ انسانیت، همهٔ جهان‌بینی حافظ را بر بنیاد عشق می‌بیند و دیگر جنبه‌های اندیشه‌اش را با عشق مربوط می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۷۶). مختاری، با اشاره به تجلی همهٔ گرایش‌های عاشقانهٔ فرهنگ کهن فارسی در شعر حافظ، عاشقانه‌های او را از انسانی تا روحانی شناور می‌داند (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷). برجستگی و ارزش عنصر عشق در غزل‌های منزوی نیز هویداست: «منزوی شدیداً عاشق است و بی‌عشق‌زیستن را جز نیستی نام دیگری نمی‌شناسد. او با ریهٔ عشق نفس می‌کشد» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۸). منزوی تازگی قصهٔ تکراری زندگی را مدیون عشق می‌داند (۱۳۸۸: ۵۰۳) و با اشاره به رنگ اصلی زندگانی‌اش ـعشقـ آن را اکسیر آغازین و پایانی زندگی برمی‌شمارد (همان، ۳۶۸ و۴۹۶) و زندگی بی‌عشق را حقیرانه و کوچک و دشوار می‌بیند (همان، ۳۲۳ و۲۰۹). زرقانی، با توجه به جغرافیای شعر منزوی، آن را سرشار از عشقی زلال می‌بیند (زرقانی، ۱۳۸۴: ۵۵۲). منزوی در روند عاشقانه‌سرایی‌هایش با وجود پیوند با ذهنیت غنایی معاصر و گونه‌گونی تصویر معشوق در بسیاری از سروده‌هایش، به شعر کهن فارسی و حافظ توجه داشته و در گزینش فرم، معنا و مضامین غزل، با همهٔ نوسرایی، از پیروی شیوه‌های عشق‌سرایی حافظ ناگزیر است: «منزوی نیز عشق خود را بر شالودهٔ عشق‌اندیشی حافظ بنیان می‌نهد» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۰). منزوی با اقرار به یگانگی شعر حافظ در وصف جمال معشوق و با اشاره به استغنای معشوق از توصیف، شعر حافظ را درّ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

و درودی یگانه در ادای حق توصیف عشق می‌داند (منزوی، ۱۳۸۸: ۷۸، ۱۸۲ و ۵۲۴) و توفیق خود را در زبان‌آوری از برکت مشق خواجه و عشق می‌بیند:

ز مشق خواجه و عشق تو اش به‌هم زده‌ام فصاحتی است اگر با زبان الکن من

(همان، ۳۹۷)

اکنون، به برجسته‌ترین نمونه‌های اشعار حافظ و منزوی، که در قلمرو عشق و جلوه‌های گونه‌گونش سروده‌اند، اشاره می‌شود.

ازلی‌بودن عشق و پایان‌ناپذیری و بی‌آغازی این واقعه در غزل‌های حافظ و منزوی رخ نموده است. حافظ پیوند با «سر زلف» معشوق، «ماجرای عشق» و «طرح محبت» را بی‌آغاز و بی‌پایان می‌داند (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۰۶، ۴۰۴ و ۳۴۴). منزوی عهدی با «افسانهٔ عشق» بسته که از آن دست‌بردار نیست: «نکشد دست ز دامان تو تا جان دارد». او عشق را واقعه‌ای «بی‌زمان و ناکجا»، و بیرون از «قوام قدیم زمان» می‌داند (۱۳۸۸: ۶۶، ۲۲۱، ۴۹۱). همانندیشی منزوی و حافظ در موضوع قدمت عشق با توجه به شعر «نبود نقش دو عالم» و استغنای عشق در اشعار حافظ (۱۳۷۴: ۲۰۶ و ۵۲۵) در این اشعار منزوی آشکار است:

چون تو موجی بی‌قرار ای عشق در عالم نبود «هفت دریا» پیش توفان تو جز «شبنم» نبود
از قلم‌فرسایی تقدیر بر لوح وجود نامت آن روزی رقم می‌خورد «کاین عالم نبود»

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۹۰)

یکی دیگر از مضامین همگون در اشعار حافظ و منزوی، پردازش تصاویری بر مبنای عشق و تناقض است. تجربهٔ عشق نیش و نوش را با هم دارد. از نگاه حافظ، بستگان کمند دوست رستگاران‌اند (۱۳۷۴: ۳۲۵) و شیوهٔ عشق آمیخته‌ای از نوش و نیش است:

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشق است اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی

(همان، ۵۲۵)

منزوی نیز، همانند حافظ، بند و کمند دوست را رهایی: «یارب رهایی‌ام ندهی از کمند دوست» (۱۳۸۸: ۲۳۹) و عشق را «ترکیبی از اضداد» و «نوش و نیش» می‌داند (همان، ۲۲۳). حافظ دل‌نشانی و روایی سخنش را به عشق پیوند می‌زند: «دل‌نشان شد سخنم تا تو قبولش کردی» (۱۳۸۸: ۲۷۸). منزوی عشق را کلیدی می‌داند که قفل زبانش را گشوده است و ازاین‌روی سخنش شورانگیز است:

هنگامه می‌کند سخنم در حدیث عشق واکرده تا کلید تو قفل زبان من

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

حافظ عشق را قصه‌ای مکرر اما تازه می‌داند و به تجلی همیشگانش باورمند است: «کز هر زبان که می‌شنوی نامکرر است» (۱۳۷۴: ۲۲۱). منزوی، با تضمین از حافظ و بر همان وزن، می‌گوید:

یک قصه بیش نیست غم عشق و هر کسی زین قصه می‌کند به زبانی روایتی
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

غم تو قصهٔ عشق است و با همه تکرار به هر زمان و به هر جای و هر زبان تازه است
(همان، ۱۲۶)

حافظ تجلّی «پرتو حسن» و پیدایی عشق را این‌گونه بیان می‌کند: «عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد» (۱۳۷۴: ۲۹۶). منزوی «جلوهٔ ناگفتنی عشق» را از زبان حافظ بیان می‌کند:

نیست جز جلوهٔ ناگفتنی عشق آنچه حافظش مُهر کنایت زده و «آن»اش گفت
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

پدیدهٔ عشق با «عهد امانت» و «قرعهٔ کار به نام آدم دیوانه» پیوند دارد. حافظ برتافتن «بار امانت» را با قرعهٔ کار به نام «منِ دیوانه»اش متناسب می‌بیند (۱۳۷۴: ۳۱۸). منزوی عشق را بار نخستین امانت و جِرم (جُرم) سنگین (۱۳۸۸: ۱۹۰) می‌داند و به آوار امانت و سنگینی آن اشاره دارد:

بار غم تو بود یقین آن امانتی کآوارش از ازل کمر آسمان شکست
(همان، ۶۶)

خدا امانت خود را به آدمی بخشید که بار عشق برای فرشته سنگین بود
(همان، ۲۲۷)

حافظ، که از آتش محبت سوخته‌خرمن است، با لحنی دعایی، «چراغ صاعقهٔ» عشق را روشن می‌خواهد (۱۳۷۴: ۴۷۳). منزوی، با اشاره به سوختگی خرمنش، همانند حافظ دعاگونه می‌گوید: «روشن چراغ صاعقه‌ات باد همچنان» (۱۳۸۸: ۳۹۴) و در شعری دیگر سپاس‌مند دیدگان شعله‌وری است که خرمنش را به آتش سپرده است: «که زد به خرمن من آتش از شرارهٔ تو» (همان، ۵۴۳). ملامت‌کشی و جفابینی در راه عشق در غزل‌های حافظ و منزوی جلوه‌گر است. حافظ در عشق‌ورزی بر این باور است: «که در طریقت ما کافری است رنجیدن» (۱۳۷۴: ۴۶۵ و ۳۲۴). منزوی، با اشاره به ناهمگنی لاف عشق و رنجش، بر این باور است که: «کافری است رنجیدن در طریقت یاران» و «رنجش از اغیار هم کفر است در آیین من» (۱۳۸۸: ۳۲۷ و ۲۴۵). حافظ قول و غزل تعبیه‌شده در منقار بلبل را از عشق گل می‌داند (۱۳۷۴: ۳۸۱). منزوی نیز با اشاره به پیوند گویایی بلبل و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

فیض گل، «قول و غزلش» را وام‌دار مکتب عشق می‌بیند (۱۳۸۸: ۹۳). عشق، در کنار رندی و نظربازی، در شمار بهترین هنرهای حافظ است: «تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام» (۱۳۷۴: ۴۰۵، ۴۷۲، و ۵۰۸). حافظ بی‌نصیبی از عشق را بی‌هنری و عاشقی را درس مقصود می‌داند (همان، ۵۰۸ و۱۲۱). منزوی با اشاره به پای‌فرسایی در عشق و ارج عاشقی و دل‌سپاری عشق را عین هنر می‌بیند (۱۳۸۸: ۸۴، ۳۲۳، ۴۹۷) و حافظ را ترجمان روشن هم‌ترازی عشق و هنر می‌داند:

رندی که عشق را هنر جاودانه گفت درّی یگانه سفت و درودی یگانه گفت

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۲۱)

بلندپروازی در عشق از دیگر مضامین رایج در شعر حافظ و منزوی است. حافظ مهرورزی و رسیدن به «خلوت‌گه خورشید» را به انسان می‌آموزد (۱۳۷۴: ۴۶۰). از نگاه منزوی، «عشق خورشید» و جاذبهٔ آن، هوای ثریا در سر ذره می‌افکند (۱۳۸۸: ۵۳). حافظ «صَدای سخن عشق» را خوش‌ترین یادگار گنبد دوار می‌داند (۱۳۷۴: ۳۱۴). منزوی نغمهٔ عشق را این‌گونه می‌سراید:

با من بخوان که غلغله در گنبد افکنیم از نغمه‌ای که «خوش‌تر» از آن «یادگار» نیست

(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲۶)

در ذهن مشتاق و آرزومند حافظ، معشوق به عطر و بوی درآمیخته و سرچشمهٔ هر بوی خوشی، تن و «جعد مشکین» معشوق است. غالیه‌سایی باد و عنبرسرشتی خاک با زلف عنبرافشان یار در پیوند است (۱۳۷۴: ۲۳۴). جامه‌دری گل نیز با «نسیم خط» معشوق مرتبط است (همان، ۳۵۴). منزوی نیز عطر «باد صبح‌گاهی» را نتیجهٔ «زلف مشکین» و «نافهٔ آهوی» معشوق می‌داند (۱۳۸۸: ۲۹۸). حافظ با اشاره به جگرسوختگی‌اش از «ابر رحمت» دوست خواهان بارش است. منزوی از عطش خویش و آسمانی که «ابر کرامتش» بارنده نیست سخن می‌گوید. انتظار و بی‌نصیبی از هر دو شعر دریافت می‌شود:

نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست به کشته‌زار جگرتشنگان نداد نمی

(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۲۶)

با آسمان هر آنچه دم از العطش زدیم ابر کرامتش مژه‌ای نیز تر نکرد

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۴۶)

حافظ از نماز شام غریبان، مویه‌های غریبانه و غم غریبی و غربت سخن می‌راند (۱۳۷۴: ۳۳۳ و ۳۳۷). منزوی از «غم غروب و غربت وطن» این‌گونه تصویر می‌آفریند: «نماز شام غریبان که گفته‌اند این است» (۱۳۸۸: ۳۸۳). عشق انسانی از مجاز تا حقیقت در نگاه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

حافظ گرامی و ستوده است. شاعر از نفَس بی‌عشق فرشتگان ملول است و ملامت و «قال و مقال عالمی» را برای معشوق برمی‌تابد و خاک آدم را شایستهٔ جام و گلاب و فرشته را عشق‌ندان می‌شمارد (۱۳۷۴: ۴۱۷ و ۳۷۳). منزوی معشوق را «شوکت زمینی» و برتر از «همهٔ خوبان آسمان» می‌بیند و با اشاره به بی‌هنری فرشته، «عشق زمینی» را زیبا می‌داند:

مرا صدا بزن آه ای مرا صدازدنت — هم از ترنم بال فرشتگان خوش‌تر
درآ به چشم من ای شوکت زمینی تو — به جلوه از همه خوبان آسمان خوش‌تر
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

«فرشته عشق نداند» به آسمان چه روم — برای من تو و عشق زمینی‌ات زیباست
(همان، ۲۵۶)

به طرف دامن حور بهشت گو نرسد — اگر هر آینه دست منت به دامن نیست
(همان، ۱۹۳)

بر خاک یا که در خاک با آسمان چه کارم — تا دوست بر زمین است با آسمان چه کارم
(همان، ۲۷۵)

فرشته عشق نداند که گفت؟ اینک تو — فرشتهٔ همه هستی به عشق دادهٔ من
(همان، ۴۴۳)

حافظ از نیاز عاشق و ناز معشوق سخن می‌گوید و منزوی متأثر از شعر حافظ همین مضمون را می‌سراید:

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است — چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۵۸)

«میان عاشق و معشوق فرق بسیار است» — نیاز با من اگر ناز با تو خواهد بود
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

تقابل قصهٔ پرغصهٔ عاشق و آیت رحمت معشوق در شعر حافظ و خزان غم‌انگیز و بهار طرب‌زا و شب قطبی و آفتاب استوا و تبار ظلام و سلالهٔ نور در اشعار منزوی بهترین تصاویر همگون‌سرایی حافظ و منزوی است:

هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای — هر سطری از خصال تو و ز رحمت آیتی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۹۷)

از حسن تو بهار طرب‌زا نشانه‌ای — وز عشق من خزان غم‌انگیز آیتی
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

تو آفتاب خط استوا و من شب قطبی — تو از سلالهٔ نوری من از تبار ظلامم
(همان، ۵۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

حسن خداداد و مادرزاد معشوق از دیگر مضامین مشترک در شعر حافظ و منزوی است. حافظ با اشاره به زیوربستن دل‌فریبان نباتی، معشوق را از حسن خدادادی بهره‌مند و بی‌نیاز از مشاطه می‌بیند (۱۳۷۴: ۳۱۰ و ۳۴۹). منزوی همین مضمون را این‌گونه می‌پردازد:

به هفت‌آرایی مشاطگان او را نیازی نیست که شهرآشوب من با حسن مادرزاد می‌آید
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۲۳)

شوق دیدار معشوق نیز در اشعار حافظ و منزوی مشترک است. از شوق در لحد تا بوی نافهٔ ختن:

چشمم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۲)

چشمم ار خاک شود باز تو را می‌نگرد کز دل خاک نگاه نگرانم با توست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۴۲)

به بوی نافه‌ای کآخِر صبا زآن طره بگشاید زتاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۵)

به بوی عطر سر زلف او دلم خون شد صبا کجاست، از آن نافهٔ ختن چه خبر
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۵۹)

تصویر سرو دوست و حسرت همگون دو شاعر در اشعارشان این‌گونه است:

باغبان چو من ز اینجا بگذرم حرامت باد گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۲۷)

زینم غم است در دم رفتن که باغبان سروی به غیر دوست نشاند به جای من
نسیم‌های جوان‌سر حرامتان جز دوست به جای خالی من دیگری نشیند اگر
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۷۳ و ۳۰۰)

مضمون گم‌شدن در هستی در شعر حافظ آمده و شاعر از «کوکب هدایت» راه می‌جوید: «از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت» (۱۳۷۴: ۲۵۸). منزوی با اشاره به راه تاریک و مقصدِ گم امیدوار است که: «خود مگر کوکب عشق تو شود هادی من» (منزوی، ۱۳۸۸: ۳۴۶). حافظ، با اشاره به استغنای عشق، آن را دریای بی‌کران می‌داند: «کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی» (۱۳۷۴: ۵۲۵). منزوی نیز عشق را موج بی‌قرار و هفت دریا را دربرابرش شبنم می‌داند (۱۳۸۸: ۱۹۰) و با توجه به شعر حافظ این‌گونه می‌سراید:

آن کس که هفت بحر به چشمش چو شبنمی است دریای پرخروش تو را بی‌کرانه گفت
(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۲۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

سیما و شمایل معشوق در کارگاه خیال حافظ و منزوی معیار زیبایی‌پسندی و نگرش غنایی آنان است. حافظ و منزوی در اشعارشان از پدیده‌های طبیعی به‌منظور پردازش بهترین تصویر از سیمای معشوق بهره می‌برند. از نگاه حافظ و منزوی و در روند تکامل تصویر غنایی معشوق، بیشتر زیبایی‌های هستی در پیوند با جمال و استغنای معشوق معنا می‌یابند. معشوق در آینهٔ اندیشهٔ حافظ و منزوی واسطةالعقد درخشانی است که دیگر مظاهر زیبایی پیرنگی از اوست. معشوق نقطه و هستهٔ پرگار وجود است و عاشقان در این مدار بی‌پایان سرگردان‌اند. پدیده‌های پیرامون حافظ و منزوی به یمن وجود معشوق ارج دارند. زرین‌کوب دربارهٔ جایگاه عشق در شعر حافظ و پیوند آن با معشوق می‌گوید:

> نزد حافظ، عشق به هر صورت که هست مایهٔ کمال انسانی است؛ چراکه انسان را با معشوق وی پیوند روحانی می‌دهد و چون عاشق وجود معشوق را به همهٔ کاینات برابر یا خود از همهٔ کاینات برتر می‌یابد، پیوندی که از راه عشق با معشوق حاصل می‌کند چنان است که او را با تمام کاینات با تمام آنچه ماورای کاینات و با تمام آنچه برتر از کاینات تصور می‌شود، پیوند می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۸۱).

زیبایی‌پرستی در شعر حافظ جایگاهی خاص دارد. مدار و محور همهٔ زیبایی‌ها معشوقی است پیچیده در رمز و راز که شاعر به‌گونه‌ای پنهانی او را با همهٔ پدیده‌ها می‌سنجد و برتر می‌نهد. زلف، رخ، چشم و قد معشوق در دلبری و جلوه‌گری با غالیه، سمن، نرگس و سرو سنجیده می‌شود تا سرآمدی معشوق اثبات شود. باد بامدادین بهاری، هوادار عارض و قامت دلبری است که از سرو، گل و نسرین گرو برده است.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو　　به هواداری آن عارض و قامت برخاست
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۱۰)

باد صبحی به هوایت ز گلستان برخاست　　که تو خوش‌تر ز گل و تازه‌تر از نسرینی
(همان، ۵۳۶)

صبا و گل به بوی زلف و رخ یار، در کار غالیه‌سایی و جلوه‌گری‌اند:

به بوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند　　صبا به غالیه‌سایی و مه به جلوه‌گری
(همان، ۵۰۹)

معشوق از نگاه منزوی نیز کانون همهٔ زیبایی‌هاست و همهٔ زیبایی‌های هستی به برکت وجودش معنا می‌یابند. از نگاه منزوی، «گلشن معشوق رشک خاطر گل‌زارهاست» (۱۳۸۸: ۵۳۵). شاخهٔ نقش و نگاربستهٔ ارغوانِ معشوق، قدر چمن را شکسته است (همان، ۵۲۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

شمّه و چشمهٔ گیسوی جادوی یار، آهوی ختن و نافهٔ چین را رشک‌مند کرده است (همان، ۵۲۵). چراغ لاله، طفیل چراغوارهٔ معشوق است (همان، ۳۷۹). غبار رهگذار یار، سرمهٔ ابدی چشم‌های میشی نرگس است:

از باغ رد شدی که کشد سرمه تا ابد　　بر چشم‌های میشی نرگس غبار تو
(همان، ۳۶۶)

عطرهای ترخونی، وام‌دار حوالی زلف یار هستند.

از حوالی زلفت بار خویش می‌بندند　　بادها که می‌آرند عطرهای ترخونی
(همان، ۴۶۰)

گل، ماه و آفتاب، از حسن و لبخند معشوق، گرفتار غبطه، غصه و غیرت شده‌اند.

نکته‌ای ز حسنت را پیش ماه و گل گفتم　　گل ز غبطه پرپر شد مه ز غصه چرکین شد
(همان، ۵۲۵)

منزوی زیباپسند از جمع گل و خورشید و معشوق میل به جانب معشوق دارد.

هنوز اگر تو و خورشید و گل به صف بنشینند　　به‌جز تو دل نگراید به‌سوی هیچ‌کدامم
(همان، ۵۹)

به دو نمونه از تصویرپردازی‌های حافظ و منزوی در پیوند با معشوق برای تبیین مطالب اشاره می‌شود:

زین خوش‌رقم که بر گل رخسار می‌کشی　　خط بر صحیفهٔ گل و گل‌زار می‌کشی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۱۴)

گل از تو شرم به‌بار آورد اگر بدمد　　که رشک خاطر گل‌زارهاست گلشن تو
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۳۵)

با توجه به تصویرآفرینی حافظ و منزوی دربارهٔ معشوق، هر دو، برای پردازش تصویر دل‌خواه معشوق، از همهٔ جوهرهٔ حس و عاطفهٔ شعری مایه می‌گذارند. معشوق از نگاه آنان گل سرسبد هستی است. منزوی که در عشق‌سرایی و معشوق‌پیرایی از حافظ بسیار آموخته، تعریف عشق و وصف جمال معشوق را به حافظ وامی‌گذارد:

حافظ شیراز مگر وصف جمال تو کند　　وصف نیارست یقین ورنه غزل‌های منت
(همان، ۷۸)

من هیچ حافظ ار بنشیند به وصف تو　　باید سیه کند همه هرجا که دفتر است
(همان، ۵۲۴)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

۷. هم‌گونی برخی مضامین پراکنده در اشعار حافظ و منزوی

علاوه‌بر فرم و وزن اشعار حافظ و مضمون عشق، که از برجسته‌ترین زمینه‌های مشابهت سروده‌های حافظ و منزوی است، برخی مضامین پراکندهٔ دیگر نیز در اشعار منزوی هست که نشانه‌های تأثیرپذیری از حافظ در آنها به‌چشم می‌آید و در ادامه به آنها اشاره می‌شود. گناه نخستین، در شعر حافظ و منزوی، با برق عصیان و آدم صفی، طرفه گناه و خرمن آدمیان، این‌گونه تجلی کرده است:

جایی که برق عصیان در آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بی‌گناهی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۸۹)

برقی از چشم تو آن‌گاه در آدم زد و سوخت خرمن آدمیان را هم از آن طرفه گناه
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۴۱)

حافظ و منزوی قرعهٔ خود را از خوان قدر چنین بازتاب می‌دهند:

دیگران قرعهٔ قسمت همه بر عیش زدند دل غم‌دیدهٔ ما بود که هم بر غم زد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۹۷)

از شادی‌ام مپرس که من نیز در ازل همراه خواجه قرعهٔ قسمت به غم زدم
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۱۲)

حافظ و منزوی بر غنیمت صحبت گل تأکید می‌کنند:

گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۶۴)

فرصت اقامت گل کوته است و چون نگری از چمن غنیمت باد رنگ و بو و بال و پراست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۰۷)

حافظ، در غزلی اجتماعی، با اشاره به تندباد حوادث و سموم فتنه، از نابهنجاری‌های زمانه سخن می‌گوید:

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۳۱)

منزوی، بر وزن غزل حافظ و با کاربرد مفردات و ترکیبات شعر حافظ، این‌گونه می‌سراید:

حدیث غنچهٔ پرپر حکایتی است هنوز از آن ستم که گل از تندباد حادثه دید
الا نسیم نوازش بر این چمن چه رسید بر این فسرده کدامین سموم فتنه وزید
(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۷۳)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

۸. استعاره‌پردازی‌های حافظ و منزوی

رضایی با اشاره به صور خیال می‌گوید: «نویسندگان خلّاق برای بیان تصورات مجرد، به صنایع بدیعی نظیر استعاره و تشبیه روی می‌آورند تا از این رهگذر اندیشه‌هایشان را شور و سرزندگی بخشند» (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۵۲). حافظ و منزوی، برای گسترش بن‌مایهٔ عشق، از صور خیال و به‌ویژه استعارهٔ آشکار و مناداهای استعاری بهره می‌برند و در خیال شاعرانه‌شان تنوع و رنگارنگی پدیدهٔ عشق را در پیوند با معشوق نشان می‌دهند و سعی بر آن دارند تا به عشق تجسم بخشند و سیمای معشوق را در رنگ و بوی و زیبایی فراتر از همهٔ زیبایی‌ها تصویر کنند. دلیل استعاره‌پسندی حافظ و منزوی به ماهیت این عنصر بیانی بازمی‌گردد که با «نوسازی و بازآفرینی و گسترش ساحت بیان و فواید حاصل از آن» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱۲) در پیوند است. از نگاه حافظ و منزوی، هیچ ساحتی برای توصیف و نگارگری ارجمندتر از ساحت عشق و معشوق نیست. حافظ و منزوی، بر مبنای نگرش شاعرانه به پدیده‌های هستی، در پرورش و آفرینش صورت‌های خیال بیشتر از استعارهٔ مصرحه بهره می‌برند. دشتی، با اشاره به چگونگی استعاره‌پردازی حافظ، تصاویرش را به «ابداع، حسن انتخاب، استحکام، رقت، فخامت و ظرافت» منسوب می‌دارد (دشتی، ۱۳۸۰: ۱۲۶). حافظ در استعاره‌های معشوق‌مدارانه‌اش واژهٔ مستعار را با وصف می‌آورد و سعی بر عینیت‌بخشی به معشوق دارد: «نرگس مستانه» (۲۸۰)، «مه خورشیدکلاه» (۴۳۲)، «شهسوار شیرین‌کار» (۵۰۸)، «بت شیرین‌دهن» (۲۲۹)، «شمشاد خانه‌پرور» (۳۲۱)، «پادشه خوبان» (۵۴۴)، «غزال رعنا» (۱۹۷)، «سرو سیم‌اندام» (۲۰۰)، «شاهد قدسی» و «مرغ بهشتی» (۲۰۵)، «شاهد دل‌بند» (۲۰۲)، و «سرو ناز حسن» (۳۶۹) نمونه‌هایی از نگرش حافظ به معشوق هستند.

منزوی نیز برای گسترش دایرهٔ تصور معشوق، به‌ناگزیر از ساحت گستردهٔ استعاره بهره می‌برد. کاظمی، با اشاره به ارزش استعاره در نیروبخشی به تعبیرات شاعر، تعلق خاطر منزوی را به این صورت خیال یادآوری می‌کند و می‌گوید: «منزوی با پرداختن به این گونه مناداهای استعاری دل‌خواه‌ترین تصویر را از معشوق ارائه کرده است» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۲۶-۱۲۵). زرقانی، با اشاره به غنای عاطفهٔ شعری منزوی، صور خیال شعری‌اش را در پیوند با بعد عاطفی شعر موجه می‌داند و می‌گوید: «او تصویر را همیشه در خدمت عاطفهٔ غزل به‌کار می‌گیرد» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۵۵). به نمونه‌هایی از استعاره‌آفرینی‌های منزوی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

اشاره می‌شود: «بهار خانگی» (۴۱۸)، «باغ خانگی» (۵۲۴)، «گل» و «گل سرخ» (۵۳، ۵۵، ۵۸، ۱۰۳، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۶۲، ۴۰۹، ۴۶۹)، «آفتاب» (۱۰۳، ۳۳۲)، «غزال» و «آهو» (۸۹، ۲۶۱، ۳۳۲، ۵۳۰)، «گنجشکک» (۳۳۵)، «قو» (۳۴۲)، «دو برکهٔ زلال» (۳۲۵)، «هزار چشمهٔ من» (۳۵۵)، «خورشید» (۱۸۲)، «پری» (۱۵۹)، «گل عذار» (۳۹)، «گل نیلوفر» (۹۴)، «جویبار کوچک» (۲۳۱)، «دو حبهٔ انگور» (۴۹۴)، «نسیم نوبهاری» (۴۷۵)، «خرمن شکوفه» (۴۶۹)، «چمن» (۴۶۹)، «آینهٔ آفتاب‌زده» (۴۴۳)، و «شاخهٔ ارغوان» (۵۲۹).

دربارهٔ این تصویرهای غنایی در اشعار حافظ و منزوی می‌توان گفت که استعاره‌های معشوق‌مدار حافظ آمیزه‌ای از پدیده‌های زمینی تا آسمانی است؛ از غزال رعنا و گل تا مرغ بهشتی و شاهد قدسی. منزوی در استعاره‌ها بیشتر زمینی و ملموس سخن می‌گوید و استعاره‌هایش بر مبنای رنگ، بو و نور سامان می‌یابند. منزوی با آوردن ضمایر شخصی، مانند قوی «من» و گل سرخ عزیز«م»، مستعار را آشکارتر نشان می‌دهد و ذهنیت غنایی امروزی به معشوق می‌بخشد.

حافظ و منزوی، با آنکه استعاره را شیواترین شیوهٔ بیانی در شناسایی معشوق می‌دانند و در کارگاه خیالشان مدام در اندیشهٔ آفرینش استعاره‌های معشوق‌مدار هستند، سرانجام ساحت جمال و شمایل معشوق را حتی فراتر از استعاره‌های پسندیدهٔ خود می‌دانند. شوق سیری‌ناپذیر حافظ و منزوی در توصیف معشوقی برتر از همهٔ زیبایی‌ها، آنان را برمی‌انگیزد تا با بهره‌مندی از کارگاه خیال شاعرانه‌شان تصاویری رنگین و معطر از معشوق بپردازند، معشوقی که در اوج دلبری و جلوه‌گری است. به‌عبارت دیگر، همهٔ مظاهر جمال از ماه و زهره و خورشید تا سرو و گل و صنوبر و...، در عالی‌ترین تصویر معشوق رنگ می‌بازند و معشوق وجودی می‌شود آمیغی («ماه مهرپرور»، «شمشاد خانه‌پرور» و «باغ خانگی») و فراتر از همهٔ زیبایی‌ها:

خورشید خاوری کند از رشک سینه چاک — گر ماه مهرپرور من در قبا رود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۴۲)

خورشید رخ بپوشد و در ابر گم شود — از شرم آن سهیل که در آسمان توست
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲۰)

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است — شمشاد خانه‌پرور ما از که کمتر است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

بی‌منت بهار ز مجموعهٔ تنت گل کرده باغ خانگی من به بستر است
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۲۴)

۹. نتیجه‌گیری

جاذبهٔ غزل‌های حافظ و قابلیت‌های فرم و محتوای سروده‌هایش، حجت موجه بخشی از سروده‌های جدی، طنزآمیز، اجتماعی، سیاسی، غنایی و عاشقانهٔ شاعران شده است. منزوی، غزل‌سرای نام‌دار معاصر، با اقرار به شکوه و عظمت انکارناپذیر شعر حافظ، بارها به بزرگی جایگاه شاعرانهٔ خواجه اشاره کرده است. منزوی برای آفرینش اشعار اجتماعی، آیینی، عاشقانه، بهاریه، شکایت از فراق، عاشقانه‌سرایی و وصف معشوق، میهن‌پرستانه، غم عشق، عهد امانت، دشواری‌های سرنوشت آدم، عشق زمینی، گناه نخستین آدم و حوا، پژواک عشق و افسانهٔ بی‌پایان آن، خاک‌ساری و رامنشینی عاشق، قلندریه‌سرایی و وفاورزی، حسرت و حسب حال و... از غزل‌های حافظ بهره می‌گیرد.

اوزان و بحرهای عروضی مشترک در غزل‌های حافظ و منزوی، بیشتر بحرهای رمل، مجتث، مضارع، هزج، و رجز هستند که برای بیان اندیشه‌ها در کارگاه خیال هر دو شاعر بیشترین کاربرد را دارند. تقریباً، می‌توان گفت که در بیشتر این همگون‌سرایی‌ها، تصویر و معناآفرینی منزوی به سروده‌های حافظ شباهت دارد. منزوی در تصویرآفرینی‌های عشق‌محورانه و آنچه مربوط به توصیف عاشق و معشوق می‌شود، از انتظام و تصاویر شعر حافظ بسیار بهره برده و با تمام نوآوری‌هایش در غزل در کمند تاب‌دار اشعار حافظ گرفتار بوده است. منزوی در حوزهٔ عشق و اطوار آن، نشانی از سبک سروده‌های حافظ بر جبین دارد و در پاره‌ای موارد می‌توان، با قیاس اشعار حافظ و منزوی، به شناخت واقعی‌تری از شعر حافظ دست یافت. منزوی در وصف معشوق همانند حافظ استعاره‌گراست و استعارهٔ آشکار با پسند شاعرانهٔ حافظ و منزوی سازگارتر است. منزوی با اقرار به شعر حافظوارش در بسیاری از تصاویر و وصف‌های عاشقانه از بیت‌الغزل‌های حافظ بهره برده است. منزوی انسی پیوسته با *دیوان حافظ* داشته و بسیاری از اندیشه‌هایش خواسته و ناخواسته رنگ و بوی حافظانه دارند.

منابع

احمدی پوراناری، زهره (۱۳۹۷) «دو مضمون از توصیف واقعی معشوق در غزل منزوی، بهبهانی و بهمنی». *شعرپژوهی*. دورهٔ دهم. شمارهٔ ۲: ۱-۱۶.

اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰)/*از رودکی تا بهار*. تهران: یزدان.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

بشاره صیفی، رمضان (۱۳۹۷) «مطالعهٔ میان‌متنی دیوان حافظ و غزلیات حسین منزوی». سومین همایش زبان و ادبیات و بازشناسی مشاهیر و مفاخر. دانشگاه پیام‌نور تربت‌حیدریه. ۲۵ اسفند.

بهره‌ور، مجید (۱۳۹۳) *رویکرد پدیداری به طرز سخن حافظ و طنز نقیضه‌سازان*. تهران: قطره.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴) *دیوان*. به‌اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.

حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۹) *دفتر نسرین و گل*. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

ـــــــ (۱۳۸۸) *راهنمای موضوعی حافظ‌شناسی*. دو جلد. شیراز: نوید.

خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۹۷) *دانش‌نامهٔ حافظ و حافظ‌پژوهی*. چهار جلد. تهران: نخستان پارسی.

دشتی، علی (۱۳۸۰) *نقشی از حافظ*. تهران: اساطیر.

رضایی، عرب‌علی (۱۳۸۲) *واژگان توصیفی ادبیات*. تهران: فرهنگ معاصر.

ریاحی، محمدامین (۱۳۶۸) *گل‌گشت در شعر و اندیشهٔ حافظ*. تهران: علمی.

زرقانی، مهدی (۱۳۸۷) *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: ثالث.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶) *از کوچهٔ رندان*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ سوم. تهران: آگاه.

ـــــــ (۱۳۹۷) *این کیمیای هستی*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: سخن.

صالحی‌مازندرانی، محمدرضا و قدرت‌الـله ضرونی (۱۳۹۵) «بازتاب شاهنامهٔ فردوسی در غزل‌های حسین منزوی». *پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی*. شمارهٔ ۲۲: ۹۵-۱۱۶.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۸) *دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی*. دو جلد. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.

فیروزیان، مهدی (۱۳۹۰) *از ترانه و تندر*. به‌اهتمام مهدی فیروزیان. تهران: سخن.

کاظمی، روح اللـه (۱۳۸۸) *سیب نقره‌ای ماه*. تهران: مروارید.

مختاری، محمد (۱۳۷۸) *هفتاد سال عاشقانه*. تهران: تیراژه.

منزوی، حسین (۱۳۸۸) *مجموعهٔ اشعار*. به‌کوشش حسین فتحی. تهران: آفرینش‌ـنگاه.

Persian Refrences in English

Ahmadi Pouranari, Z. (2018) “Two Themes of Describing The Lover in Monzavi’s, Behbahani’s, and Bahmani’s Sonnets”. *Poetry Studies*. 10 (2), 1-16 [In Persian]

Bashareh Seyfi, R. (2018) “Intertextual Study of Hafiz’s Divan and Monzavi’s Sonnets”. T*hird National Conference on Language, Literature and Recognition of Celebrities*. Payam-e- Nour University of Torbat Heydarieh [In Persian]

Bahrevar, M. (2014) *A Phenomenological Approach Towards Hafiz’s Utterance and Parodists’ Satire*. Tehran: Ghatreh [In Persian]

Dashti, A. (1985) *A Portrait of Hafiz*. Tehran: Asatir Publishing House.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.88.10.4]
[DOI: 10.29252/jpll.28.88.253]

Eslami Nodoushan, M.A. (2011) *From Rudaki to Bahar*. Tehran: Yazdan [In Persian]

Firouzian, M. (2011) *From Melody to Thunder*. Tehran: Sokhan [In Persian]

Ghazvini, M. and Ghani, Gh. (1995) *Hafiz Poems*. Tehran: Zavvar [In Persian]

Hasanli, K. (2010) *Daftar-e- Nasrin va Gol*. Shiraz: Fars Studies Foundation [In Persian]

Hasanli, K. (2009) *A Thematic Guide to Hafiz*. Shiraz: Navid [In Persian]

Khorramshahi, B. (2018) *Encyclopedia of Hafez*.Tehran: Nokhostan-e-Parsi [In Persian]

Rezaei, A. (1985) *Descriptive Literary Lexicon*. Tehran: Farhang-e-Moaser [In Persian]

Riyahi, M.A. (1989) *A Travel Towars Hafiz's Poetry and Thought*. Tehran: Elmi [In Persian]

Zarghani, M. (2005) *The Landscape of Contemporary Persian Poetry*. Tehran: Sales [In Persian]

Zarrinkoob, A. (1987) *From the Alley of "Rend"s*. Tehran: Amirkabir [In Persian]

Shafiei Kadkani, M.R. (1987) *Imagery Techniques in Persian Poetry*. Tehran: Agah [In Persian]

Shafiei Kadkani, M.R. (2018) This Alchemy of Essence. Tehran: Sokhan [In Persian]

Salehi Mazandarani, M.R. and Zarouni, Gh. (2016) "The Reflection of Ferdowsi's Shahnameh in Monzavi's Sonnets". *The Journal of Epic Literature*. *22*, 95-116 [In Persian]

Farshidvard, Kh. (1999) *Literature and Literary Criticism*. Tehran: Amirkabir [In Persian]

Kazemi, R. (2009) *Moon's Silver Apple*. Tehran: Morvarid [In Persian]

Mokhtari, M. (1999) *Seventy Years of Lyric Poetry*. Tehran: Tirazheh [In Persian]

Monzavi, H. (2009) *Collection of Poems*. Effort of Fathi, H. Tehran: Afarinesh-Negah [In Persian]